



« طبیعت مآبی »

در انسان و

« انسان مآبی »

در طبیعت

اساس لغزش ها است



از روزی که فلسفه و جهان بینی، زیر-بنای ایده نولوژی شناخته شد، ایده نولوگ-های غربی که افکار و مکاتب پیش ساخته ای داشتند، به فکر اتادند که برای اندیشه های اجتماعی خود زیربنای فلسفی جستجو کنند که توجیه گر عقاید و اندیشه های آنان باشد، از این جهت، صاحب هر مکتبی

به دنبال فلسفه ای رفت که می تواند توجیه گر عقاید و تز اجتماعی او باشد و به اصطلاح صاحب مکتب، بتواند آن را زیر بنای ایده نولوژی خود معرفی کند، و بگوید چون در جهان طبیعت چنین قانونی وجود دارد، پس باید این قانون بر جامعه نیز حاکم باشد.

درست است که در ظاهر، جهان بینی و شناخت جهان، زیربنای ایده نولوژی آنها است، اما در باطن جریان درست برعکس می باشد، زیرا شناخت آنان نسبت به جهان از ایده نولوژی آنان برمی خیزد، جهان را همان گونه تفسیر می کنند که ایده نولوژی، خواهان آن است، دنیا را از همان دریچه می شناسانند که ایده نولوژی، فرمان می دهد، و در حقیقت چون این نوع شناخت وسیله ای برای پیاده کردن، ایده نولوژی است، از این جهت نمی تواند بی طرف و عینی و واقع نما باشد.

و به عبارت دیگر: این نوع جهان بینی از يك پیش مخصوصی برمی خیزد، و در حقیقت مجاری انتقال دهنده ایده نولوژی خاصی هست که خود را در لابلای جهان-بینی پنهان کرده است. از این جهت نمی تواند صددر صد علمی و بی طرف و بی رنگ باشد.

آن کس که به جهان با عینک بی رنگ
بنگرد ، جهان را آنچنان که هست خواهد
دید ، در حالی که اگر با عینک رنگی
مطالعه کند ، جهان را به رنگ عینک مشاهده
خواهد کرد . شناخت ، در صورتی می تواند
علمی و عینی باشد که مستقل از ایده ثولوژی
پیش ساخته ، انجام بگیرد ، نه این که يدك کش
مکتب خاصی باشد که به خاطر قالب گیری
آن مکتب ، به استخدام در آید ، با توجه
به این اصل نکاتی را یاد آور می شویم .

۱ - اصل انقلاب و جهش در طبیعت
که مارکسیسم روی آن تکیه می کند ، به
این جهت استخدام شده است که توجه گر
افکار انقلابی این مکتب در برخوردهای
اجتماعی باشد ، و اگر هنر چنین توجیهی
رانداشت ، به دست فراموشی سپرده می شد ،
و هرگز از آن سخنی به میان نمی آمد ،
به گواه این که از دیگر اصول فلسفی
مگل و دیگر فلاسفه جهان ، در این
مکتب اثری نیست ، زیرا به عقیده مارکس
آن اصول هر چند واقع نما باشند ، ولی هنر
توجیه افکار ویژه این مکتب را ندارند .

۲ - بر فرض این که بپذیریم که همه ،
تحولات طبیعی به صورت انقلاب و جهش
صورت می پذیرد ، و در طبیعت ، تحول
تدریجی که به انقلاب و جهش نیانجامد
وجود نداشته باشد ، ولی به چه دلیل ،
در تکامل جامعه ، باید ، از این اصل مطلقا
پیروی ، کنیم و انقلاب را در همه جا ،
بر اصلاحات تدریجی و گام به گامی در همه

جا ، مقدم بداریم . در صورتی که در
موردی ممکن است ، انقلاب و جهش ،
ضامن تکامل جامعه باشد ، و در مورد
دیگر ، اصلاحات تدریجی هر چند با انقلاب
توأم نباشد جامعه را پیش ببرد . مثلا در
حالی که فساد سراسر جامعه را فرا گیرد ،
و اجتماع به صورت يك مزرعه و بازده در
آید و شخصیت های ملی و راستین جامعه
از دستگاه های دولتی و ملی کنار رفته باشند
در چنین جامعه ای چاره ای جز انقلاب و
زدن ریشه های فساد ، نیست و هر نوع
اصلاح تدریجی بی اثر بوده و مایه تحلیل
رفتن نیروهای انقلابی می باشد ولی در
جائی که فساد به اساس و ریشه های جامعه
نفوذ نکند ، و افراد فعال و الگوهای صلاح
آفرین در تمام سطوح جامعه حضور داشته
باشند ، چنین جامعه ای با صرف وقت کمی به
مسیر تکامل و پیشرفت باز می گردد ، و هرگز
نیازی به انقلاب و جهش ندارد .

۳ - این جا است که باید گفت هیچ گاه
فیلسوفی نمی تواند از هستها ، به پایدها ،
از توصیفها به وظیفه ها ، از شناختها
به ارزشها بی برد ، و قوانین حاکم بر
طبیعت را ، بدون شرط و قید بر انسان
متفکر و انتخاب گر ، حاکم بداند ، در حالی که
انسان انتخاب گر ، در سرنوشته خود آزاد
است و با کمال آزادی می تواند ، حکومت
قانونی را برگزیند ، و از حکومت قانون دیگر
شانه خالی کند .

اگر مارکسیسم حد فاصل میان انسان

و دیگر پدیدها را در نظر می گرفت و انسان را با خصیصه حریت و آزادی و انتخاب گری می شناخت ، از تلاش خود در عطف انسان انتخاب گر ، بر طبیعت مجبور و محکوم خودداری می نمود . و مطالعه طبیعت و بررسی احکام و قوانین حاکم بر آن را شرط لازم تکامل جامعه ، (نه شرط کافی) می انگاشت . و تکامل انسان و جامعه بدون شناخت جهان ممکن نیست ولی تنها جهان شناخت جهان در تکامل او کافی نمی باشد ، بلکه میان شناخت جهان و تکامل ، باید یک رشته شناخته های تعقلی و یا وحی آسمانی وجود داشته باشد که او را به مسیر تکامل رهبری کند .

ماه خواست خداوند در فصل مستقلی برامون این مطلب سخن خواهیم گفت و ثابت خواهیم کرد که کسانی که جهان بینی را پایه ایدئولوژی می دانند و شناخت طبیعت را در پیش برد جامعه کافی می انگارند ، و معتقدند که قوانین جهان ، الگوی تمام عیاری برای ساختن انسان ها می باشد ، دچار خط بزرگ شده اند ، و ناخود آگاه ، صحنه گذار ، پست ترین ابزار و روش های ضد انسانی گشته اند ، تا آنجا که حکومت فاشیستی نیز مدعی است که افکار برتری طلبی نژادی را از طبیعت الهام گرفته و یک نوع جهان بینی خاصی او را به چنین ایدئولوژی رهبری نموده است ، چون در طبیعت نژاد خاصی بر نژاد دیگری برتری دارد ، پس باید

همین نژاد از نظر حقوق اجتماعی و سیاسی بر دیگر نژادها نیز برتری داشته باشد .
۴ - باید توجه نمود که اگر « طبیعت مایی » ، و محکوم ساختن انسان حر و آزاد و انتخاب گر ، به قوانین طبیعت کور و کر ، دور از منطق و استدلال است ، همچنین « انسان مایی » یعنی طبیعت خارج را ، انسان گونه کردن و تفسیر آن با روابط انسانی ، دور از شان یک فیلسوف واقع بین است ، برخی در این وادی شاعرانه آنچنان پیش می روند که طبیعت بی جان را با تمام صفات و عواطف انسانی تفسیر می کنند ، و اگر در میان انسان ها ، عشق و نفرت ، مذکر و مؤنث ، ازدواج و طلاق وجود دارد ، آنان می کوشند که طبیعت را در زمره عالم انسانی در آورند ، و در آن هم عشق ، و نفرت ، مردی و زنی بیافرینند و اگر در میان برخی از زبانهای پر قواعد مانند عربی و فرانسه ، اسم های مذکر (مانند قمر) و مؤنث مانند (شمس) پیدا می شود ناشی از یک چنین طرز تفکر است .

فیلسوف باید از افکار شاعرانه ای که زائیده ذوق سرکش انسانی است دوری جوید و طبیعت را با صفات ویژه خود توصیف کند ، و انسان را با خصایص خود تفسیر نماید ، و از « طبیعت مایی » درباره انسان زنده و مختار و آزاد ، و « انسان مایی » درباره طبیعت کور و کر ، دوری جوید ، و مسائل فلسفی را با مسائل

شعری و ذوقی مخلوط نسازد

۵ - نام گذاری برخی از تحولات ، به نام تحول کمی و برخی دیگر بنام تحول کیفی چندان قانونمند نیست و به يك معنى در اختیار خود نام گذار است .

مثلا اگر ذوب شدن یخ را تحول کیفی بدانیم در این صورت ، تحولات قبلی ، تحولات کمی محسوب می شوند ، اما اگر جوشیدن آب را ، تحول کیفی بدانیم در این صورت ذوب شدن یخ نیز جزو تحولات کمی خواهد بود .

از این جا معلوم می شود که مسئله تبدیل کمیت به کیفیت ، يك نوع قراردادی است که هرگز نمی توان آن را به صورت يك قانونی طبیعی که از قلمرو قراردادی بودن بیرون است تلقی کرد .

۶ - اخیراً کتابی برای آموزش اصول مارکسیسم ، به نام « مبانی فلسفه علمی » منتشر شده است که بالغزش های فراوانی در تفسیر اصول مارکسیسم همراه است که دو لغزش را به مناسبت همین بحث یادآور می شویم .

در طرح این اصل ، اصراز می ورزد که تبدیل تغییرات کمی را به تغییرات کیفی از طریق جهش به صورت قانون کلی نشان دهد . نگاه متوجه می شود که موارد بسیاری از تغییرات کمی به کیفی ، به صورت تدریجی می باشد و از اجتماع تغییرات جزئی (بدون این که انقلابی رخ دهد) نوعی و کیفی جدید به وجود می آید (مشروح این قسمت

را در شماره هشتم مطرح کردیم) در این موقع به فکر اصلاح می افتد و آنچنان به تناقض گوئی دچار می گردد که عملا به اصل تضاد و تناقض در فکر و اندیشه ، تحقق می بخشد و چنین می نویسد :

« برخی از جهش ها به سرعت موجب تغییر کیفی می گردند ، ولی برخی دیگر از جهش ها سرعت کمتری دارند یعنی کیفیت قدیم شی يك بار به طور کامل تبدیل به کیفیت جدید نمی شود بلکه این تغییر قطعه قطعه انجام می پذیرد بدین معنى که عناصر کیفی قدیم به تدریج تحلیل می روند و عناصر کیفی جدید به تدریج جای آنها را می گیرند . البته نباید این نوع تغییر کیفی را با تغییرات تدریجی کمی اشتباه کرد ، زیرا حتی تغییرات کمی بسیار بزرگ در اساس و پایه شی و طبیعت آن تغییری پدید نمی آورند . در حالی که هر جهشی اعم از ناگهانی و یا تدریجی موجب تغییر اساسی در جریان تکامل می شود و به آن شی ، کیفیتی دیگر می دهد . » (۱)

باید به این نویسنده یادآور شد ، که او با این تفسیر ، اصل سوم دیالکتیک را از بیخ منکر شده است زیرا :

اولا : بحث در جایی است که در طبیعت تحول کیفی رخ داده و نوع جدیدی پدید آمده باشد چیزی که هست ، دیالکتیک

بقره در صفحه ۲۰

(۱) مبانی فلسفه علمی ص ۴۰

نظر اسلام دربارهٔ

مسألهٔ استضعاف

واستکبار

تحمل بار امانت شده و بطور خلاصه اینطور برداشت می‌شود که همه چیز در روی کرهٔ زمین و در عالم طبیعت، برای انسان و انسان برای نیل به کمالات آفریده شده است! بدون اینکه میان آنها در این مورد تبعیضی باشد

بنابراین، اگر در اسلام، حرمت شراب خواری و می‌گساری از ابتدای بعثت پیامبر اکرم، یکباره اعلام نمیشود و هنگام اعلام هم ابتدا بصورت: «لا تقربوا الصلاة و

کاوشهای عقلی و نظری ما در جهان بینی اسلامی، بازگشای خیلی از مشکلات و برطرف کنندهٔ بسیاری از تضادها و تناقض- هاست. هنگامی که ابعاد این جهان بینی را خوب و کامل شناختیم، بدخوبی می‌توانیم بعضی اشکالاتی که در ساختمان ایدئولوژی اسلامی، بد نظر بعضی لاینحل جلوه کرده است، برطرف کنیم و حساب بسیاری از المراد و جوامع به اصطلاح اسلامی را از اسلام واقعی جدا سازیم.

در جهان بینی اسلامی تکیه بر کرامت ذات انسان و شایستگی و توانائی او برای

انتم سکاری» (۱) و سپس به عنوان :

«رجس من عمل الشيطان» (۲) در

دسترس مردم مسلمان قرار میگیرد ، به خاطر يك سلسله مصالح اجتماعی است

وقتی در جهان بینی اسلامی اصالت به

کرامت ذاتی انسان داده میشود و هیچگونه

شائبه تبعیض هم در این زمینه وجود ندارد

می توانیم بفهمیم که اسلام طرفدار نظام

طبقاتی بردگی و برده داری نیست همچنانکه

طرفدار شراپ خواری و می گساری نیست.

اسلام برای ریشه کن کردن

بردگی ازدو راه وارد شده : یکی

خشکانیدن منابع بردگی و دیگر

کوشش در راه آزاد شدن بردگان

موجود از راه تدوین يك سلسله

قوانین و مقررات (۲)

اما اینکه چرانیای ایدئولوژی اسلامی

در مسأله شراپ خواری و برده داری ، بر

مبارزه دنی گذاشته نشده و روش مبارزه

تدریجی انتخاب گردیده ، داستان دیگری

دارد .

چه میشود کرد ؟ جامعه الکلیست و

جامعه برده داری هر دو بیمارند یا به دو

بیماری مبتلایند . رهبر انقلابی اسلام ،

همچون طبیبی حاذق میخواید بیماری

الکلیسم و بردگی را از پیکر جامعه خارج سازد .

آیا اگر يك طبیب بخواید يك تریاکی

یا يك هروئینی یا يك الکلیست را درمان

کند ، بهترین نیست که به تدریج از مقدار

مصرف بیمار بکاهد ، تا به حدی برسد که

برای بیمار معتاد مصرف کردن و مصرف

نکردن آن یکسان باشد ؟

آیا اگر طبیبی برای رفع اعتیاد بیمار ،

بمبارزه تدریجی بپردازد ، می شود او را

متهم کرد که طرفدار مصرف تریاک و هروئین

یا الکل است ؟

يك رهبر شایسته کسی است که اینها را

تشخیص دهد و جامعه را فدای انقلاب یا

فدای سیاست گام به گام نکند ، او باید آگاه

باشد که انقلاب یا سیاست گام به گام برای

خاطر نجات و سلامت جامعه است ، نه جامعه

برای خاطر انقلاب یا سیاست گام به گام .

همچنانکه گفته اند :

گوسفند از برای چوپان نیست

بلکه چوپان برای خدمت اوست

همان پیامبر بزرگ انقلابی در مورد

بت پرستی ، در مورد سازش ناپذیری با نظام

اشرافیت و استکبار و ... انقلابی عمل

می کند که جهان بیش کرامت ذاتی انسانی

۱- در حال مستی به نماز نزدیک نشوید (نساء ۴۳)

۲- شراب نوشیدن از کارهای پلید شیطانی است و باید بطور کلی از آن پرهیز کرد

(مائده ۹۰) تمام آیه این است : انما الخمر والمیسر والانصاب والالزام رجس من

عمل الشيطان فاجتنبوه ...

۳- زنان نامدار ص ۳۰۲ تا ۳۰۶

وعدم تبعیض میان انسانها وایدئولوژی‌ش
نیز بر همین زیربنا استوار است .

سوره «عبس» يك سوره مكی است. یعنی
در روزگار ضعف مسلمین نازل شده نه در
روزگار قوت و شوکت آنان. امام هین سوره
باکمال صراحت و بایک پر خاش کوبنده و
کاملاً انقلابی يك سازشگر بیخبر از اسلام
را که میخواهد بانظام اشرافیت و ضد مردمی
مستکبرین کنار بیاید، سخت، نکوهش میکند
آیات اول این سوره را با هم میخوانیم .

عبس و تو لی . ان
جاهه الا عمی . ما
یدر یک لعله یز کی .

او یدکر فتغفه الذکری
امامن استغنی . فانت
له تصدی . و ما علیک
الا یز کی . و اما من
جا لک یعی . و هو
یخشی . فانت عنه
تلهی ... (۱) چهره در
هم کشید و روی برگردانید
به خاطر اینکه ناپیایی
وارد شد. توجه میدانی؟
شاید او تزکیه می شود یا
تذکر می پذیرد و به حالش
سود مندی افتد : اما آنکه
ثروتی و مال و ثنالی دارد
به او می بردازی (مورد)
توجه و احترامش قرار

میدمی) و آنکه با سمی و
کوشش و ترس از خدا (ولی
تهدست و ژنده پوش)
نزد تو می آید ، از او روی
گردان می شوی !

طیب حاذق و دلسوز هم همین طور
است، اگر بیماری دردستگاه گوارش خود
گرفتار غده ای است که او را رنج میدهد و
به مرگ تهدیدش میکند آن طیب حاذق
باتیغ و چاقوی جراحی شکمش را پاره میکند
و غده را از بدن در آورده ، به دور می افکند
و تن بیمار را از شر آن راحت می کند - به
شرطی که جسم بیمار، قدرت تحمل این
جراحی را داشته باشد و الا با هم طیب
ناچار است به معالجه تدریجی دست بزند
جهان بینی اسلامی که به همه انسانها
کرامت ذاتی میدهد و تبعیض میان انسانها
را معکوم میکند ، در ساختمان پرشکوه
ایدئولوژی خود، بخش را هم به جهاد و
مبارزه در راه نجات خلق های محروم و
مستضعف ، اختصاص میدهد .

ولی آیا میشود جامعه بیمار مستضعف
را که بسا پیکری فرسوده ، و نیمه مرده دارد
در همه شرایط و اوضاع و احوال ، به میدان
نبرد کشید و باقی مانده نیروی علیل و رنجور
او را هم برای همیشه از بین برد ؟
اینجاست که همان رهبر پرتوانی که در
شرایط مساعد و زمینه مناسب و آماده پس
از هجرت ، تمام نیروهای مستضعفین را
برای روبرویی با مستکبران متم پیشه و

پشتیبان نظام بردگی و مستضعف پروری
بسیج کرده ، می گوید :

اَذْنُ لِلذِّينِ يَاقَاتِلُونَ
بَانِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ
عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ .
الذِّينِ أَخْرَجُوا مِنْ
دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقِّ الْإِ
لَا ان يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ..

(۱) به مردمی که به
آنها ظلم شده است اجازه
نبرد داده شده و خداوند
برپاری آنها تواناست .
آنها بناحق از خانه های
خود اخراج شده اند فقط
می گفته اند : رب ما و
پروردگار ما ، الله است

در شرایط نامساعد قبل از هجرت به آنها
دستور میداد که کف نفس کنند و به اقامه
نماز و دادن زکات اکتفا نمایند و نیروهای
خود را به هدر ندهند تا رهبری بتواند از آن
نیروها در موقع مناسب استفاده نماید

برای يك جامعه زنده و تلاشگر ، لازم
است اول رهبری شایسته انتخاب کند و
سپس بانهایت بصیرت و آگاهی پشت سر
او حرکت نماید . هرگاه فرمان پرورش
میدهد ، پرورش برد و هر لحظه فرمان باز
ایستادن میدهد ، باز ایستد .

رهبر عالیقدر اسلام ، در دوران قبل از

۱- سورة حج آیه ۳۹ و ۴۰

هجرت ، همواره فرمان باز ایستادن از پرورش
و نبرد میداد و مشغول ساختن و جمع کردن
افراد مبارز و مجاهد بود . در دوران بعد از
هجرت ، کارهای مقدماتی انجام شده بود
از این جهت فرمان پرورش و نبرد میداد و
فرماندهی بسیاری از جنگها و نبردها به
عهده شخص خودش بود تا سرانجام توانست
جبهه مستکبرین را درهم بشکند و به
مستضعفین توان و قدرت و زعامت ببخشد
متأسفانه کسانی بودند که خط مشی ایشان
درست در جهت مخالف خط مشی رهبری
بود ، روزی که مقام رهبری مشغول تهیه و
سروسامان دادن نیروها بود ، آنها سودای
جنگیدن و مبارزه مسلحانه داشتند هنگامی
که کار تهیه مقدمات پایان گرفت و با هجرت
بسیوی مدینه ، سنگری مستحکم برای
مستضعفین فراهم آمد و روز نبرد مسلحانه
فرار سید و ترك نبرد ، آب به آسیاب دشمن
می ریخت ، آنها به گوشه گیری و انزوا و
آسایش طلبی متمایل شدند .

این روش ناپسند ، تا چه اندازه به سود
مستکبران و به زیان مستضعفین است ؟
قرآن ، برای اینکه ایدئولوژی الهی
مسلمین را از هر عیب و نقصی پیراسته گرداند
ورشد و آگاهی بیروان خود را به طور بسیار
چشمگیری بالا ببرد ، چنین می گوید :

الْم تَرَىٰ اِلَى الذِّينِ قِيلَ لَهُمْ كَفُوا
اَيَّدِيكُمْ وَ اَقِمُوا الصَّلَاةَ وَ اتُوا
الزَّكَاةَ فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالَ اِذَا
فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشِيَةِ

مکتب اسلام ۱۹

انله او اشد خشية وقالوا ربنا لم نكتم
علينا القتال لو لا آخرتنا الى اجل
قريب ... (۱)

آيانمی یعنی کسانی را که
به آنها گفته می شد: دست
نگاه دارید و نماز اقامه کنید
و زکات بدهید؟ اما همینکه
نبرد بر آنها واجب شد ،
گروهی از ایشان ، مانند
ترس از خدا باشد بدتر ، از
مردم ستمگر ترسیده ،
گفتند: پروردگارا ، چرا

۱- سوره نساء آیه ۷۸

نبرد را بر ما واجب کردی
چرا ما را برای مدت کوتاهی
مهلت ندادی ؟ ۱.

به امید اینکه جوامع اسلامی و رهبران شان
موقع شناس باشند و در کمین فرصت!
و کاری نکنند که هم سکوتشان و هم انقلاب
و مبارزه شان ، آب به آسیاب مستکبران
ریختن باشد! بلکه: سکوتشان و مبارزه و
قیامشان ، گامهایی استوار و بنیانکن ، در
راه ریشه کن کردن استکبار و امامت مستضعفین
باشد!



پایه از صفحه ۲۵

تیک تیسین ها مدعی هستند که پیدایش
نوع جدید پیوسته از طریق انقلاب جهش
صورت می پذیرد در حالی که دیگران می گویند
برای پیدایش نوع جدید ، دوره وجود
دارد، گاهی از طریق جهش و گاهی از اجتماع
تغییرات جزئی که به طور تدریج به پیدایش
نوعی منجر می گردد .

چشم انداز بحث همین است که بیان
گردید ، در این صورت گفتگو درباره آن-
گونه تغییرات کمی که منجر به تحقق نوعی
نگردد، از موضوع بحث خارج می باشد و
یادآوری آن ، در بحث ، نشانه کم کردن
سوراخ دعا است .

ثانیاً: فشار بحث این جا است که آیا
پیدایش کیف جدید پیوسته به صورت انقلاب

مکتب اسلام ۲۰

و ناگهانی است ، یا گاهی بصورت ناگهانی
و گاهی به صورت تدریجی ، دیالک تیسین ها
طرفدار اولی ، و گروه مخالف ، طرفدار
نظریه دوم می باشند. در این صورت تفسیر
انقلاب و جهش به صورت ناگهانی و
تدریجی يك نوع تناقض گوئی است. اصولاً،
انقلاب و جهش جز تغییر ناگهانی ، چیز
دیگر نمی تواند باشد در این صورت چگونه
می توان با حفظ حقیقت انقلاب ، آن را
به ناگهانی و تدریجی نیز تفسیر کرد. این
تفسیر مثل این است که حرکت سریع را ،
به حرکت تند و کند تفسیر کنیم. و بگوئیم
گاهی سرعت به صورت تند و احياناً به
صورت کند انجام می گیرد .